

آرزوی مرگ از دیدگاه تفسیری ملاصدرا

ناصر محمدی*

چکیده

صدرالمتألهین از طریق بررسی و تفسیر اخلاق‌مدارانه آیات تمنای موت نشان داده است که محب کامل و صادق خدا به دلایلی چون ولایت کامله خدا و برای وصول به سعادت اخروی و هم نجات از دنیای دنی و نیز به دلیل عرفان و شناخت خدا، آرزومند مرگ است. او تنها در صورتی که متقاضی استکمال بیشتر باشد، می‌تواند با تحمل دوری محبوب، تقاضای دوام و بقای در دنیا را داشته باشد. موت ارادی و گونه عمل و زندگی این افراد نشان از آرزوی اصیل مرگ است که در نهاد آنهاست. محبت خود و دنیا و محبت خدا در طیفی ذومراتب و به شدت و ضعف در مؤمنین وجود دارد. محبت خدا چون به کمال برسد و محبت دنیا میل به صفر کند. تعبیر دیگرش، ولایت و عشق است و برانگیزاننده شوق و آرزوی مرگ است. اما آرزوی مرگ از شور زندگی نمی‌کاهد و ولی کامل تا در دنیا است به فکر تعمیر قلوب مردم و تکامل ایشان است. آرزوی مرگ اقدام برای مرگ نیست؛ بلکه مرگ ارادی و انقطاع از این دنیا و اشتغال به محبوب است تا زمانی که مرگ حقیقی رخ دهد و لقای کامل در دنیایی با ظرفیت بیشتر حاصل شود.

کلیدواژه‌ها: محبت خدا، آرزوی مرگ، موت ارادی، ولایت خدا، سعادت اخروی، ملاصدرا.

* دانشیار گروه فلسفه و کلام دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (naser_mohamadi@pnu.ac.ir).

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۷

مقدمه

مرگ‌اندیشی یکی از دغدغه‌های فکری همه فیلسوفان و بلکه اندیشه‌ورزان مسلمان بوده است و از جهات گوناگون درباره آن سخن گفته‌اند. ملاصدرا می‌گوید: شناخت احوال مردگان و یادآوری مرگ از بزرگ‌ترین عبادت‌ها است؛ زیرا حجاب بشریت از بزرگ‌ترین حجاب‌ها است و رفع این حجاب از بهترین امور است. قلب‌های مردمان نیز با آرزوی مرگ امتحان شده است. «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ اِكْرَمَ» آمده است: «قلب‌ها زنگ می‌زنند، همان‌طور که آهن زنگ می‌زند. روشنی قلب‌ها به یادآوری مرگ و تلاوت قرآن است» (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۴: ۴۱۷).

اینکه برخی در آرزوی مرگ‌اند و برخی از آن کراهت دارند، امری است واقع که نمی‌توان آن را انکار کرد. سخن این مقال در درست و نادرست و بایدونباید آن‌ها است. به عبارت دیگر تمنای موت از جنبه هستی‌شناسی و هست‌و‌نیست یا بود و نبودش مورد بحث نیست؛ بلکه در اینجا بُعد اخلاقی و ارزش‌شناختی آن و درست و نادرستش مورد بحث است. به این معنا که آیا انسان تا مقیم دنیا است؛ باید آرزومند مرگ و در تمنای آن باشد یا نه؟ آیا آرزوی مرگ امری پسندیده و مستحسن است و یا امری است ناپسند و مکروه؟ صدرا اغلب این موضوع را در تفسیر قرآن خود و به انگیزه روبرو شدن با آیاتی که از انسان صادق، تمنای موت را طلب می‌کنند، مطرح کرده و تفسیر خود را از آیات قرآن و برخی روایات مأثوره ارائه کرده است.

۱. معناسناسی واژگان پژوهش

در ابتدا لازم است معانی کلیدواژگان این تحقیق و روابط معنایی آن‌ها روشن شود تا در امتداد بحث با خلط معانی روبرو نشده و ارائه تصویری درست و روشن از آرزوی مرگ مقدور گردد.

۱.۱. محبت و عشق

محبت میل به چیزی است که آن را می‌بینی و با خیر و خوبی گمانش می‌نمایی (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰: ۱۶۸). محبت در لغت عبارت است از: ابتهاج به شیء موافق؛ اعم از اینکه عقلی یا حسی و یا حقیقی یا ظنی باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۱ الف، ج ۱: ۲۴۹). محبت شدت‌پذیر است و اگرچه

کمیت ندارد؛ اما کیفیت دارد. وزن ندارد؛ ولی شدت وجودی دارد و وزین است. در محبت هرچه درک، قوی‌تر و مدرک، قوی‌تر باشد، محبت بیش‌تر است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶-۳۲۵). حبّ به حساب محبوب، گاه ممدوح است و گاه مذموم؛ چنانچه در حدیث است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». اما حبّ مفرط را عشق می‌گویند (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۱۰ و ۷۰۰). عشق شدت محبت است و در اصطلاح حکما به دو معنی به کار می‌رود؛ عشق غریزی و عشق الهی. عشق الهی، عشقی است که محبت خالص است و صوفیان انسان را به آن دعوت می‌کنند (صلیبا، ۱۳۶۶: ۴۶۸).

۲.۱. شوق

شوق در نزد عارفان میل مفرط است. لذتِ محبتی است که لازمه فرط اراده و آمیخته با ألم مفارقت است (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۱۲). پس اراده در اثر شدت یافتن به مرحله شوق می‌رسد؛ لذا گفته‌اند: شوق همان اراده مؤکد است. در شوق هم محبتِ مطلوب هست و هم رنج هجرانِ مطلوب. شوق با درد همراه است. درد فراق و درد برای درک کمال مراد، دردی است لذیذ و تحمل‌پذیر و زمینه‌ساز وصول، چون به دنبالش برای رفع این رنج تلاش می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۴-۳۲۳).

۳.۱. آرزو و امید

آرزو تصویر و تقدیر چیزی در نفس است با تخمین، گمان یا تدبیر و بنا گذاشتن بر اصل. اما از آنجاکه اکثر این موارد با گمانه‌زنی است، دروغ در آن غلبه دارد و اکثر تمنیّات و آرزوها محقق نمی‌گردد. خداوند می‌فرماید: «أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى» (نجم: ۲۴)؛ «فَتَمَنَّا الْمَوْتَ» (بقره: ۹۴) و «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا» (جمعه: ۷)؛ راغب اصفهانی، ۱۳۹۰: ۷۴۸). آرزو در اصطلاح خواهش یا چشمداشت و میل قلبی شدید است برای وقوع امری در گذشته یا آینده که تحقق آن سخت یا ناشدنی است (مصطفوی، ۱۳۸۵: ج ۱: ۱۶۲).

اما رجا در لغت به معنی طمع کردن در چیزی است که دست‌یافتن بدان ممکن است. رجا مترادف اَمَل است و به هر دو معنای نفی و ایجاب به کار می‌رود. اصطلاحاً رجا تعلق دل به حصول محبوبی در آینده است. توقع خیر از کسی است که خیر به دست اوست (صلیبا، ۱۳۶۶: ۳۷۰).

آرزو و امید، هر دو چشمداشت به چیزی است؛ اما میان آن‌ها تفاوت‌هایی است:

- آرزو به گذشته و آینده تعلق می‌گیرد؛ ولی امید فقط به آینده تعلق می‌گیرد.

- آرزو در امور ممکن و غیرممکن به کار می‌رود؛ اما امید فقط در امور ممکن به کار می‌رود.
- شدت خواهش در آرزو بیش از امید است؛ لذا با شهوت و اشتها مترادف دانسته شده است
(فرزند وحی و سهرابیان، ۱۳۹۳: ۱۰۸-۸۹).

۱.۴. روابط معنایی محبت، عشق، شوق، آرزو و امید

به نظر می‌رسد محبت و عشق یکی هستند به شدت و ضعف. عشق، محبت به افراط است. اما شوق در اثر محبت و نتیجه محبت و عشق است و از جنس انگیزه و محرک قوی است. عشق و محبت آنگاه که به سوی محبوب بجنبند، در اثر شوق است.

عشق شور و شوقی در نهاد ما نهاد جان ما را در کف غوغا نهاد

(عراقی، ۱۳۷۵: ۱۶۴).

آرزو نیز در نتیجه عشق و محبت و برای امور سخت یا ناشدنی است و میل قلبی شدیدی است. برخلاف امید که طمع در امری ممکن‌الوقوع است و از نظر شدت، ضعیف‌تر از آرزو است.

۲. محبت از نگاه ملاصدرا

از آنجاکه آرزو متفرع بر محبت است و تا محبت به مرگ تعلق نگیرد، آرزوی مرگ هم تحقق پیدا نمی‌کند؛ پس ابتدا محبت از دیدگاه صدرا و در منظومه فکری و تفسیری او مورد مذاقه قرار می‌گیرد تا از این رهگذر دیدگاه او در باره آرزوی مرگ خود را بهتر نشان دهد.

۲.۱. رابطه محبت و معرفت

محبت ابتهاج و سرور به چیزی است که موافق و ملایم با طبع و میل آدمی است. محبت به حسب محبّ و محبوب بر دو نوع است؛ اول محبتی که خصلت طبیعت بشری انسانی است و منشأ آن نفس آماره است. دوم محبتی که از صفات حق تعالی است و آن محبت، معرفت و حکمتی است که مقتضی خلق عالم و مافیها است. چنانچه فرموده است: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَي أَعْرِفَ» (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۵۸) و انسان شایسته این نوع از محبت است. صدرا می‌گوید: محبت، یا عین معرفت یا مساوق با آن است. نیروی محبت از نیروی معرفت و یقین است و ضعف محبت از ضعف معرفت و یقین جدا نیست (همو، ۱۳۸۱ ب: ۱۰۰). پس محور بحث در محبت، معرفت است، نه خود

محبت؛ چون محبت از فروعات معرفت است. انسانی که اهل حکمت و معرفت نباشد در انتخاب محبوب خطا می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۹-۳۲۸). در نتیجه علت حبّ دنیا، کمی شناخت خدا است؛ زیرا تنها عارف به خدا، دوستدار اوست و فقط کسی که در دنیا زهد می‌ورزد و از لذت‌ها و امور مرغوب آن دوری می‌جوید، عارف به خداست. پس نشانه حبّ خدا و معرفت او اجتناب قلبی و باطنی از دنیا است. هر چند به‌ضرورت با اهل‌وعیال و فرزند و مال به حدّ کفایت و بدون تعلق فکر و خاطر، معاشرت باید داشت (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ب: ۱۰۱).

۲.۲. رابطه محبت و عبودیت

هرکس که چیزی را به محبت نفسانی دوست بدارد یا الوهیت را در معبودی غیر حق منحصر کند، در حقیقت مشرک است و بتان را عبادت می‌کند و آن کس که غیر خدا را چون خدا، دوست بدارد و اهل محبت خالص خدا نباشد، غیرت الهی او را به‌سوی محبت غیر خود می‌راند (همو، ۱۳۷۹، ج ۵: ۳۹۲). کسی که وابسته به محبت نفسانی است، در بند هوای نفس و انواع بت‌هایی است که شیطان آن‌ها را تراشیده و با آن‌ها مردم را رام و از جنود خود قرار می‌دهد. پس جنود شیطان چه مسلمان و چه کافر، اهل دنیا و دوستدار شهوات هستند؛ زیرا در نزد ارباب حقیقت، میان عبادت‌کنندگان بت و عبادت‌کنندگان دنیا فرقی نیست. کفار برخی لات و برخی عزی را دوست داشته و عبادت می‌کنند؛ اهل دنیا نیز برخی اموال و برخی اولاد را دوست داشته و عبادت می‌کنند. «و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ» (بقره: ۱۶۵) و یا می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (تغابن: ۱۵) و یا «أَنْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» (تغابن: ۱۴). پس باید از محبت این امور برحذر داشت؛ چراکه این محبت از محبت خدا باز می‌دارد؛ درحالی‌که او دوست است و آن‌ها دشمن‌اند. دشمن اصیل؛ هوای نفس و طاغوت است (همو، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۵۸). بر اساس آیه شریفه «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ» (یس: ۷۴) اتخاذ غیر خدا به دلیل محبت نفسانی است که بازگشت آن به عبادت صورت‌هایی موهوم است؛ زیرا هرکس غیر خدا را دوست بدارد، پیوسته او را عبادت و خدمت می‌کند و جویای توصل به اوست و قرب و اتحاد با او را خواهان است و تصور می‌کند که یاری و سکون و لذت از اوست و این حال اکثر مردم است که در پی لذات حسی چون اهل و ولد و جاه و مقام و ... هستند (همو، ۱۳۷۹، ج ۵: ۳۹۴).

۲.۳ رابطه حبّ دنیا و دیگر حبّها

حبّ بازی در سنّ کودکی، حبّ زنان و زیبایی در سن بلوغ حیوانی و حبّ ریاست و علوّ و تکاثر در سن بیست‌سالگی، مجمع همه آن‌ها حبّ دنیا و محبت مافیها است. اهل محبت دنیا هر کدام در هر مرتبه که باشند، حبّ دیگران را که در مراتب دیگرند، انکار و مسخره می‌کنند. به‌طوری‌که اهل دل می‌گویند: چون انسان به مرتبه علم به خدا و محبت او برسد، مردم از سر انکار او را سنگ می‌زنند (همان: ۹-۸۸). محبت دنیا چون قوی بشود، قلب را فرامی‌گیرد و جایی برای محبت خدا نمی‌ماند و نتیجه‌اش فرورفتن در شهوات و انجام بدی‌ها است تا اینکه ظلم و قساوت حاصل از گناهان، متراکم و انبوه می‌شود و پیوسته نور ایمان خاموش می‌شود تا آنکه کدورت و تیرگی شهوات، طبیعت انسان و زنگار وجود او می‌شود. پس زمانی که مرگ این فرد فرا برسد؛ چون آشکار می‌شود که باید از دنیا جدا شود، محبتش به خدا ضعیف‌تر می‌شود؛ و بیم آن می‌رود که چون ببیند مرگ میان او و آنچه دوست دارد، جدایی می‌اندازد و آن را هم از جانب خدا می‌بیند، در درونش بغض و دشمنی خدا ظاهر شود؛ برای اینکه دل‌ها فطرتاً بر بغض و دشمنی با عواملی هستند که سبب محرومیت آن‌ها از امور محبوب و لذت‌بخش است (همو، ۱۳۸۱ ب: ۱۰۰). در نتیجه جامع همه محبت‌های نفسانی علی‌رغم تکذیب و انکاری که صاحبان این محبت‌ها نسبت به یکدیگر دارند، حب دنیا است و این محبت می‌تواند آن‌چنان قوت بگیرد که دیگر جایی برای محبت خدا نگذارد، بلکه بغض و دشمنی جای آن را بگیرد.

به‌واقع محبت، به غیر خدا تعلق نمی‌گیرد؛ چراکه محبت از عالم وحدت است و قبول شرکت نمی‌کند؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره: ۱۶۵) و در فارسی گفته‌اند:

بلی سلطان معشوقان غیور است ز شرکت ملک معشوقیش دور است
نمی‌خواهد ز انجام و ز آغاز در این منصب کسی را با خود انباز

محبت خدا از محبت غیر خدا باز می‌دارد. او دوست و غیر او دشمن است. پس کسی که خدا را دوست بدارد، غیر خدا را دشمن می‌دارد. حال خلیل‌الله نیز چنین بود. «فَأَيُّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ» (انعام: ۷۷؛ همو، ۱۳۷۹، ج ۴: ۶۰-۲۵۹).

۳. دلایل وجاهت آرزوی مرگ

پس از تبیین کلید واژگان تحقیق لازم است که اکنون به سؤال اصلی پرداخته شود که آرزوی مرگ چه حکمی دارد؟ آیا چنین آرزویی روا و شایسته است؟ پاسخ این سؤال از نظر جناب صدرا مثبت است. او به استناد دلایل نقلی و با استفاده از آیات قرآن و برخی روایات ثابت می‌کند که آرزوی مرگ از سوی مؤمن امری طبیعی و بلکه علامت و نشانه ایمان است. در چهار دلیلی که در پی خواهد آمد، ملاصدرا از طریق برقراری رابطه میان کمال محبت (و عشق و شوق) به خدا و آرزوی مرگ به این بحث پرداخته است. البته در هر دلیل از یک متغیر دیگر استفاده می‌کند؛ اما اصل مشترک و حد وسط همه این دلایل ملازمه میان کمال محبت به خدا و آرزوی مرگ است. اکنون بررسی این دلایل:

۳.۱. ولایت خدا و آرزوی مرگ

ملاصدرا به استناد آیات ششم و هفتم سوره جمعه از ولایت و محبت خدا و رابطه آن با آرزوی مرگ بحث کرده است. «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (جمعه: ۶ و ۷)؛ یعنی اگر اهل یهود آن‌طور که گمان می‌کنند فقط آن‌ها از اولیا و محبان خدا هستند، باید آرزوی مرگ کنند؛ زیرا مرگ از اسباب رسیدن به خدا است (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۷-۱۹۶).

اولیا در این آیه جمع ولیّ است. ولیّ، کسی است که در صورت نیاز، شایسته و سزاوار نصرت و یاری است. خدا ولیّ مؤمنان است؛ برای اینکه آن‌ها را در وقت نیاز یاری می‌کند و مؤمن ولیّ خدا است به همین دلیل و برای اینکه دین خدا را یاری می‌کند (همان: ۱۹۸). ولایت در لغت به معنی قرب است و لذا حبیب، ولیّ نامیده می‌شود؛ چراکه به محبّ خود نزدیک است. ولایت در اصطلاح قرب حق است و بر دو نوع عام و خاص است. ولایت عام برای هرکس که به خدا ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، حاصل است «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷). ولایت خاصه نیز فانی در خدا از جهت ذات و صفت و فعل است. ولیّ، در خدا فانی و متخلّق به اسماء و صفات اوست (همو، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۷۶).

ولی دارای نشانه‌هایی است؛ چون اشتغال فکروذکر و همت او به خدا، اجتناب از معاصی و لذات و روی‌گردانی از دنیا و مافیها (همان: ۷۷۸).

حال در تفسیر آیات ۶ و ۷ سوره جمعه ابتدای بحث باید گفت: چون مرگ با کشف و مشاهده، انسان را به لقای حبیب می‌رساند. پس محبّ خدا باید مشتاق مرگ باشد و نباید سفر از موطن دنیا به سوی محل استقرار محبوب برایش سنگین باشد؛ لذا خداوند آرزوی مرگ و تمنّای آن را یکی از علامت‌های محبت خدا و ولایت او را شرط صدق ادعا قرار داده است. خداوند در مورد کسانی که گفتند: ما خدا را دوست داریم، درد کشته‌شدن در راه خود را شرط صداقت و حقیقی بودن ادعای آن‌ها دانسته است؛ لذا کشته‌شدن در راه خدا و طلب شهادت علامت صدق است. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا» (ص: ۴) و نیز فرموده است: «يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» (توبه: ۱۱۱؛ ملاصدرا، ۱۳۸۱ ب: ۴-۱۰۳). بدین ترتیب در این آیات ولایت با معنای محوری قرب و محبت که لازمه‌اش یاری رساندن نیز هست، محور اصلی در احتجاج با اهل یهود قرار گرفته است و با آرزوی مرگ صدق ادعای یهود در ولایت خدا سنجیده شده است. به تعبیر علامه طباطبایی، ولی خدا و محبّ او باید دوستدار لقای خدا باشد و اگر مردن حائل میان ایشان و دیدار خدا و رهایی از دنیای پست و پرانده است و یقین هم دارند که بهشت تنها متعلق به آن‌ها است؛ باید که آرزوی مرگ کنند (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۹: ۵۳۹).

البته لازم به ذکر است که آرزوی مرگ یکی از نشانه‌های محبت و ولایت الهی است و به‌هیچ‌وجه سبب منحصر نبوده و نافی محبت الهی دیگر مؤمنان که آرزوی مرگ ندارند، نیست. ملاصدرا به این موضوع در کسر اصنام الجاهلیه تصریح دارد و عوامل متعددی را نشانه محبت الهی دانسته است که یکی از آن‌ها محبت و اشتیاق به مرگ است (ملاصدرا، ۱۳۸۱ ب: ۱۵-۱۰۳).

۲.۳. سعادت اخروی و آرزوی مرگ

ملاصدرا در تفسیر آیه «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره: ۵-۹۴) می‌فرماید: آرزوی مرگ دلیل است بر اهل سعادت بودن. این آیه تنبیه است بر اینکه یهود حتی شایسته سلامت در آخرت و سعادت اخروی هم نیستند و لذا بر خلاف

ادعایشان که آخرت را که تنها برای خود می‌دانند و مدعی‌اند در آنجا به مقام قرب و سعادت می‌رسند، نیز کاذب‌اند؛ چون آرزوی مرگ ندارند.

صدرا در اینجا معتقد است؛ آیه مذکور به این مسئله تنبّه می‌دهد که آن‌ها اهل محبت الهی و مودت رحمانی نیستند؛ چرا که محبت و ولایت خدا علامت‌هایی دارد که مرجع و بازگشت همه آن‌ها ترک توجه به غیر خدا و قطع نظر از ماسوا و پاکیزه کردن قلب از سایر محبوب‌ها است و آنچه که متضمن همه این ترک‌ها است، موت است. پس کسی که لقای خدا را دوست بدارد، مشتاق مرگ است؛ زیرا با مرگ به‌طور کلی از مصاحبت اغیار رها می‌شود و به‌سوی لقای خدا برمی‌گردد. همه محبوب‌های مجازی چون جان و خویش و فرزند و مال و جاه و شهرت از عبودیت تامّ خدا و محبت حقیقی او باز می‌دارد. استعداد لقای خدا با ترک همه محبوب‌ها است که در این صورت از اولیای الهی می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند (همو، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۰۱ و ۱۳۸۱ ب: ۱۰۳). به عبارتی با اینکه در ابتدا محور بحث در این آیه با عنوانی که صدرا هم به آن داده، سعادت اخروی است؛ اما در ادامه به دلیل قبل بازگشت می‌شود به‌طوری‌که منشأ عدم تمایل به آرزوی مرگ و نائل شدن به سعادت اخروی در عدم محبت الهی و محبت اغیار است.

علامه طباطبایی بر خلاف ملاصدرا از محبت دنیا یا خدا سخنی به میان نمی‌آورد و به ظاهر آیه تمسک جسته است و معتقد است، محتوای آیه ارجاع به یک امر فطری است. هر انسانی خواهان انتقال از یک جای ناخوشایند به جای خوشایند است و اگر بین آن دو مخیر شود، جای خوش را انتخاب می‌کند. پس یهود نیز با آن باوری که در باره بهشت و جایگاه خود در آنجا دارند، باید که تمنای بهشت را داشته باشند (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۸-۳۰۷).

اولیای خدا به منزله همان دانش‌آموز موفقی هستند که انتقال به جهان دیگر که نامش مرگ است برای آن‌ها یک آرزو است؛ آرزویی که لحظه‌ای برای آن‌ها آرام و قرار نمی‌گذارد و به گفته امام علی علیه السلام اگر نبود که خداوند اجل معینی برای آن‌ها نوشته است، طرفه العینی روح‌های ایشان در بدنشان از شوق ثواب و خوف عقاب باقی نمی‌ماند (نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳؛ مطهری، ۱۳۹۸: ۱۱۵).

۳.۳. نجات و آرزوی مرگ

چون گروهی خود را با علوم ظاهری اهل نجات می‌پندارند و صاحبان معارف حقیقی را که تارک شهرت و آوازه‌اند از نجات به‌دور می‌دانند؛ لذا خدای متعال نشانه اهل نجات را در مرگ از زندگی این دنیا و آرزوی مرگ قرار داده است و این حال سالک و محب صادق و اهل حقیقت عاشق است. عبد مطیع، رجوع به مولا را دوست دارد و عبد عاصی از رجوع به مولا کراهت دارد. در حدیث آمده است: کسی که لقای خدا را دوست بدارد، خدا هم لقای او را دوست می‌دارد و کسی که لقای خدا را ناپسند می‌دارد، خدا هم لقای او را ناپسند می‌دارد. یعنی چون خدا، لقای بنده خود را دوست می‌دارد، بنده هم لقای او را دوست می‌دارد. به همین دلیل فرموده است: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده: ۵۴) یعنی اول خدا بندگانش را دوست می‌دارد و آنگاه بندگان، خدا را دوست می‌دارند و محب و محبوب بودن یک رابطه دوطرفه است.^۱

ملاصدرا در ادامه انسان‌ها را به دو گونه تقسیم می‌کند؛ سالک عارف و ساکن عدو. اولی از حیات دنیا به سوی حیات آخرت در سفر است؛ ولی دومی ساکن و ایستاده است. درحالی‌که انسان، حیات نخستین و گذرای دنیا را می‌بیند؛ چرا به یاد حیات باقی و سرای جاودان نمی‌افتد؟ «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» (واقعه: ۶۲؛ ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۰۴).

۱. از دیدگاه عرفانی ملاصدرا محب و محبوب تعریف خاصی دارد و متفاوت از معنای عرفی آن است. محبوب کسی است که جذب او به خداوند متعال، سابق بر مجاهدت و تلاش اوست؛ چرا که خدای سبحان پیش از مجاهدت، او را جذب کرده است. محبوب، اهل عنایت ازلی و برگزیده خدا است که به راه مستقیم هدایتش کرده است. اما محب کسی است که مجاهدت او سابق بر جذب اوست. ابتدا مجاهده می‌کند و سپس انجذاب الهی برایش حاصل می‌شود. این‌ها کسانی هستند که «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» (حج: ۷۸) و نیز «أَنَابُوا إِلَيْهِ حَقَّ إِنَابَتِهِ». پس خدا نیز آن‌ها را به راه‌های خود هدایت کرده است. هر دو صنف عارف به خدا و اهل الله هستند و عاقبتشان یکی است (ملاصدرا، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۷۷ و ۱۳۷۹، ج ۱: ۳۷۹). همین سخن در مورد ولایت خاص نیز گفته شده است که بر دو نوع است؛ عطایی و کسبی. عطایی آن است که با قوه انجذاب به سوی حضرت الهی به دست می‌آید و قبل از مجاهده و کسب است. ولی در ولایت کسبی چنین است که بعد از مجاهده و کسب، انجذاب به سوی او حاصل می‌شود (همو، ۱۳۸۶، ج ۲: ۷۷۶). از حکمت‌ها، حکمت نظری و حکمت عملی ویژه محبان و حکمت صدیقین از خواص محبوبان است (همو، ۱۳۷۹، ج ۷: ۸-۱۵۷).

در واقع ملاصدرا در این بخش از طریق مقایسه دو گروه از انسان‌ها که یکی محبّ دنیا است و دیگری محبّ خدا است، می‌خواهد به مفهوم نجات برسد. محبّ دنیا اهل نجات نیست؛ چه مؤمن باشد و چه مشرک؛ بلکه مدعی ایمان از نجات دورتر است تا مشرک؛ چرا که قرآن در وصف حال آن‌ها آورده است: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا» (بقره: ۹۶). یعنی حال ایشان و حرصشان به دنیا بدتر از مشرکان است؛ هرچند هر دو اهل دنیا هستند؛ زیرا مشرکان اگرچه بر دنیا حریص‌اند؛ اما به دلیل شرک و انکار بعث، خوف عقاب ندارند؛ اما مغرورهای فریفته، هم حرص بر دنیا دارند و هم خوف عقاب دارند؛ لذا از مشرکان بر دنیا حریص‌ترند. پس حبّ دنیا، نتیجه غفلت از خدا و کراهت لقای او است و هر چه انسان‌ها غافل‌تر باشند و کم‌تر محبّ خدا باشند بیش‌تر محبت دنیا دارند و در نتیجه کراهت مرگ و لقای خدا در نزد آن‌ها بیش‌تر است و از نجات دورترند (همان: ۲۰۵). یعنی صدق مفاهیمی مثل محبت، کراهت و نجات به تناسب افراد، متفاوت است؛ بنابراین اگر گفته شود: آیا معصیت (که ریشه در محبت دنیا دارد) با اصل محبت خدا در تضاد است؟ پاسخ می‌دهیم گناه و معصیت با اصل محبت در تضاد نیست؛ بلکه با کمال محبت ناسازگار است. پس انسان با یک معصیت از محبت الهی خارج نمی‌شود؛ بلکه معصیت او را از کمال محبت خارج می‌کند (همو، ۱۳۸۱ ب: ۱۰۶). به‌واقع مفاهیمی چون حبّ دنیا و حبّ خدا مقول به تشکیک هستند و بر افراد مختلف به‌مراتب متفاوت در شدت و ضعف صدق می‌کنند.

۴.۳. شناخت خدا و آرزوی مرگ

هر کس که در این دنیا دارای معرفت الهی است و از آن لذت می‌برد، لقای خدا و مشاهده ذات او را به بصیرت عقلی دوست دارد و در نتیجه مرگ را دوست دارد و در نزد او امری ناپسند و مکروه نیست. مبنای این سخن صدرا این است که «لَيْسَ يَسْتَأْنِفُ لِأَحَدٍ شَيْءٌ فِي الْآخِرَةِ مَالِمَ يَسْتَصْحَبَهُ فِي الدُّنْيَا» در آخرت برای هیچ‌کس چیزی بر نمی‌گردد؛ اگر در دنیا با آن مصاحب و همراه نبوده است؛ لذا آنچه را کاشته درو می‌کند «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» (اسراء: ۷۲).

هر که امروز نبیند اثر قدرت دوست غالب آن است که فرداش نبیند دیدار
لذا هر کس در این دنیا لذت علم و انکشاف ملکوت آسمان‌ها و زمین را بر ریاست و آمیزش
و خوردنی‌ها ترجیح دهد، در آخرت نیز لذت نظر به وجه الله را بر نعیم بهشت ترجیح می‌دهد.

سرای آخرت، سرای علم و سرای حیات عقلی است. دلیل ترجیح دنیا بر آخرت هم در نزد عده‌ای، جهل و نادانی به معارف است. پس علامت عدم شناخت و عرفان حق تعالی، عدم حبّ لقای اوست و علامت عدم حبّ، کراهت از موت و ترجیح حیات دنیا است، با اینکه آخرت بهتر و باقی‌تر است. و اگر سیدالموحدین و امام‌العارفین می‌فرماید: به خدا قسم پسر ابوطالب با مرگ مأنوس‌تر است از انس طفل به پستان‌های مادرش و یا اگر در وقت ضربت ابن ملجم (لعنه الله) بر سرش می‌فرماید: «به پروردگار کعبه رستگار شدم» به این دلیل است که به علم یقینی می‌داند که آخرت برای او بهتر است؛ زیرا در آنجا است که به مقصود نائل می‌شود و جمال معبود را مشاهده می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۴۰۰-۳۹۹).

بر این نکته تأکید می‌شود که این استدلال همچون استدلال‌های گذشته، ناظر به بالاترین مراتب و در اینجا بالاترین مرتبه معرفت و شناخت خداست؛ لذا در مانند علی علیه السلام ناظر به مرتبه کمال معرفت، محبت، ولایت و مرتبه مقربان است و این امر نافی مراتب پایین‌تر معرفت و محبت در دیگر مؤمنین و اصحاب یمین نیست. امیرالمؤمنین در تمام عمر شریف خود از طریق مرگ ارادی یعنی عدم وابستگی به دنیا و بریدن به‌سوی حق متعال با مرگ طبیعی مأنوس بود. او با ترک تعلقات دنیوی، آماده ترک دنیا با مرگ طبیعی بود تا به وصال معبود نائل شود. انس او با مرگ در تمام طول حیات طبیعی، حاصل بود و به همین دلیل با مرگ چون انس کودک با پستان مادر مأنوس است و در لحظه قطع کلی ارتباط با دنیا و قطع کامل همه تعلقات دنیایی شادمان است و با رضایتمندی می‌فرماید: به پروردگار کعبه رستگار شدم.

۳.۵. حکمت و رحمت مرگ و آرزوی آن

مرگ از منظر برهان و قرآن، حکمت و رحمت است و لذا اولیا و مؤمنین باید آرزوی مرگ طبیعی کنند. صدرا می‌گوید: مرگ رحمتی از سوی خدا برای اولیایش و تحفه‌ای است برای مؤمنان. به همین دلیل اولیای الهی آرزوی مرگ دارند؛ همان‌طور که خداوند در آیات ۶ و ۷ سوره جمعه، کسانی را که گمان می‌کنند آرزوی مرگ نادرست است، توبیخ کرده است. نفس چون از قوه به فعل رسیده است، به‌کارگیری بدن را رها می‌کند و مرگ بر بدن عارض می‌شود. نفس چون صنعتگری است که چون در دکان خود برای هدفی تلاش کرد و به آن رسید، دکان خود را ترک

می‌کند و ادوات و ابزارش را می‌اندازد و از عمل راحت می‌شود. پس برای نفوس بشری در این زمان آرزوی مرگ سزاوار و شایسته است (همو، ۱۳۸۰، ج ۸: ۲۱-۱۲۰).

تعمق در اسرار مرگ حکم می‌کند که مرگ تماماً خیر و نظم است و این مرگی که مردم از آن وحشت دارند، هنگامی که محقق شود، معلوم می‌شود که معنا و غایتش جز تحول نفس از حیاتی پایین‌تر به حیاتی عالی‌تر نیست. خدای سبحان به مرگ کسی راضی نیست؛ مگر برای انتقال به حیاتی دیگر و برتر (همان: ۵-۱۲۳).

۳.۶. نشاط شهادت و آرزوی مرگ

تعبیر شهید مطهری نشاط شهادت و آرزوی مرگ است و می‌گوید: در زمان رسول خدا ﷺ افرادی بودند که نشاط شهادت داشتند و در دل آن‌ها یک آرزو بود که آیا ممکن است خدا شهادت را روزی ایشان کند؟ و از رسول خدا ﷺ می‌خواستند که دعا کند خدا شهادت را نصیبشان کند. نیز در دعاهائی که از ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده این موضوع به چشم می‌خورد (مطهری، ۱۳۹۸: ۶-۹۵)؛ بنابراین آرزوی شهادت یکی از مصادیق آرزوی مرگ است که در لسان دین یک فضیلت بزرگ محسوب می‌شود.

۴. دلایل عدم آرزوی مرگ

دلایل این بحث از خلال مباحث گذشته کم‌وبیش روشن شد؛ اما به دلیل اهمیت سؤال و ارتباط مستقیم آن با موضوع مقاله، تصریح به آن‌ها خالی از فایده نیست.

۴.۱. حبّ دنیا

قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمْتَ اَيْدِيهِمْ» آرزوی مرگ نمی‌کنند به دلیل آنچه پیش داشته‌اند؛ یعنی کفر و معاصی و هم به دلیل افعال بد و اعمال قبیح و اندیشه‌های فاسدی که منجر به احتراق در آتش می‌شود. آن‌ها به ملکه حبّ دنیا و لذات و شهوات آن گرفتار شده‌اند و نفس‌هایشان توسط دنیا به زنجیر کشیده شده و در آن محبوس هستند. منشأ این امر در فساد عقیده و شک در بقا و معاد و بازگشت به خداوند است؛ لذا به جای محبت خدا، محبت دنیا و خلود

در زمین پیدا کرده‌اند و به اهل دنیا متمایل شده‌اند. در نتیجه مرگ در نزد آن‌ها منفور و مبعوض است (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۸: ۱۹۸ و ۲۰۱).

پس محبّ دنیا نمی‌تواند محبّ خدا باشد و در نتیجه از مرگ که لقای خدا و محبوب حقیقی است گریزان است و از آن کراهت دارد. ملاصدرا از این بحث تفسیری خود نتیجه‌ای جالب می‌گیرد. او می‌گوید: طبیعت بیش‌تر مردم از حقیقت دین متنفر و از لقای حق روی‌گردان است و به قاعده عکس نقیض اکثر مردم از اولیاءالله نیستند؛ برای اینکه آرزوی مرگ ندارند؛ بلکه از مرگ کراهت دارند؛ در نتیجه از اولیای طاغوت هستند (همان: ۱۹۹). یعنی هر کس از مرگ کراهت دارد از اولیای طاغوت است و طاغوت در منظومه فکری ملاصدرا، هوای نفس، دنیا و متعلقات آن است و باز متذکر می‌شود که از اولیای الهی یا از اولیای طاغوت بودن مفهومی ذومراتب و مشکک است و مردم در طیفی گسترده، متنوع و متدرّج از محبت و دشمنی و از ولایت خدا و ولایت طاغوتِ نفس‌آماره قرار دارند.

۲-۴ حبّ خود

صدرالمتألّهین پس از بر شمردن شش محبوب مجازی:

- حبّ وطن که از حجّ باز می‌دارد
- حبّ بدن که از صوم باز می‌دارد.
- حبّ نفس و جان که از جهاد باز می‌دارد.
- حبّ اهل و ولد که از عدالت باز می‌دارد.
- حبّ مال که از زکات باز می‌دارد.
- حبّ جاه و شهرت که از علم باز می‌دارد.

می‌فرماید: همه این حبّ‌ها از عبودیت کامل و از محبت حقیقی خدا باز می‌دارد و محبت هرکدام از یک امر حقیقی و واجب الهی منع می‌کند. ترک هرکدام از این محبت‌های مجازی علامت محبت خدا است و ترک همه آن‌ها استعداد لقای او است که در نتیجه آن مرگ آسان می‌شود. به عبارت دیگر جامع همه محبت‌های مجازی، محبت خود است و انسان با ترک محبت خود، از اولیای خدا می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند؛ لذا کسی که محبت خود دارد، محبت خدا

ندارد و از اولیای الهی نیست و آرزوی مرگ ندارد؛ بلکه اصلاً آرزوی مرگ از او ممتنع است، چون استعداد کمال علمی و عملی را ازدست داده است. کسی که محبت خدا در اوست با موت به محبوب اصلی اش می رسد و از اسارت طبیعت و حبس ظلمت ها و امور مودی و مصاحبت اضداد رها می شود و سختی عبادات و ریاضت ها و رنج ها و بیماری ها از او قطع می شود (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳-۲۰۲). با بیانی که گذشت، محبت خود و محبت دنیا به یک معنا است که از دو زاویه به آن نگریسته شده است. محبت دنیا، محبت خود و محبت طاغوت نفس اماره است.

۴.۳. عدم معرفت

ملاصدرا از منظری روان شناسانه مرگ را از نظر اکثر مردم مکروه و ناپسند می داند؛ درحالی که منشأ این کراهت عدم شناخت حقیقت مرگ است. او می گوید: مرگ اگرچه در تحت فشار و قسر انجام می شود؛ اما در آن لطفی عظیم است به طوری که انسان از این صورت ها به صورتی برتر و نزدیک تر از برای قبول حیات و رحمت الهی انقلاب پیدا می کند. در کلام خدا نیز به این معنا اشاره شده است: «إِثْبَاءٌ طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱) بیایید خواسته یا ناخواسته و با اکراه، گفتند: آمدیم فرمان بردار. پس آمدن به سوی خدای سبحان در مانند مرگ و امثال آن اگرچه در ابتدا مکروه و ناپسند است، چون شیء به حیات جزئی خود وابسته است؛ اما چون از این حیات به سوی حیات دیگر برود، آنچه از آن فرار می کرد، مطلوب می شود و آنچه با اکراه پیش آمده بود، به آن راغب و مشتاق می شود (همان: ۲۸۷) و مردم اگر این حقیقت را می دانستند از مرگ هراسی نداشتند و آن را آرزو می کردند.

همچنین از مباحث گذشته معلوم شد که عدم حبّ لقای خدا، معلول عدم شناخت درست اوست و نیز روشن شد که اصل و بنیاد محبت و ریشه آن، معرفت و شناخت است و هر جا ضعف محبت هست، از ضعف معرفت و یقین سرچشمه می گیرد. اولیا و محبان خاص و اخصّ خدا کسانی هستند که حکمت های نظری و عملی و حکمت ویژه صدیقان متعلّق به ایشان است. آن ها اهل معرفت و در نتیجه اهل محبت هستند و بالمآل در تمنای موت اند.

۴.۴. فرجام ناخوشایند

تعبیر «بِمَقَدَّمَتِ أَيْدِيهِمْ» بیان دلیل عدم آرزوی مرگ است و کنایه از ظلم و فسوقی است که این‌ها در دنیا مرتکب شده‌اند. ظالمان چون دشمن خدا هستند بین آن‌ها و خدا ولایتی در کار نیست و لذا آرزوی مرگ نمی‌کنند. کراهت آن‌ها از مرگ و فرارشان از مرگ به این دلیل است که می‌ترسند به وبال اعمال زشتشان برسند (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۱۶). به‌واقع آن دسته از اعمال را که انسان به طور مستمر انجام می‌دهد، بهترین دلیل بر خوبی و بدی باطن اوست و اعمال زشت حکایت از باطن زشت می‌کند که به‌خاطر آن مایل به ملاقات پروردگار و انتقال به عالم دیگر نیست (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۰۸).

۵. نشانه‌های آرزوی مرگ

از نظر صدرا علامت این آرزو و تمنا، مرگ ارادی است که به استقبال مرگ طبیعی رفتن است؛ یعنی ترک دنیا و در نتیجه عزلت و انقطاع از خلق که مستلزم بریدن کلی به‌سوی خدا در طلب حیات ابدی است (حیات ارادی). فطرت روحانی انسان همچون گوهری در معدن است که استخراج آن سخت است و جز با جهد بسیار و رنج شدید و سعی وافر و پاکیزه کردن قلب و تصفیه باطن و عمل و عبادت بر طبق قانون شریعت و پیروی کامل نبی ﷺ، امکان‌پذیر نیست. از نظر صدرالمتألهین بیش‌تر مردم؛ بلکه اکثر علما و فقها نه آرزوی مرگ دارند و نه طالب موت ارادی هستند (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۰۰).

برخی دیگر از علائم آرزوی مرگ عبارت است از: روی‌گردانی از آنس با مردم، تنفر از شهوات و ویران کردن بنای آنس و التیام با ابنای روزگار و وارد شدن در بارگاه سلاطین و حکام و در نیامیختن با کسانی که محبت دنیا در قلوب آن‌ها کاشته شده است؛ چرا که در آمیختن با این امور، انسان را دوستدار جاودانگی در زمین و تمایل به اهل دنیا می‌کند و مرگ و جدایی از جسمانیات را بر قلب مبعوض و منفور می‌کند (همو، ۱۳۸۱ ب: ۱۰۴).

۶. آرزوی طول عمر

اگرچه قاعده کلی آرزوی مرگ است؛ با این‌حال پاسخ ملاصدرا به این سؤال مثبت است. او دو دلیل یا دو استثنا، برای قاعده کلی‌اش ذکر می‌کند:

۶. ۱. آنجا که فرد بخواهد استکمال بیش‌تری در دنیا پیدا کند، می‌تواند آرزوی بقای در دنیا داشته باشد. استکمال معرفتی می‌تواند بیش‌تر شود؛ زیرا دریای معرفت خدا، بدون ساحل است و احاطه به کنه جلال و عظمت او مطمح نظر کسی نمی‌تواند باشد (همو، ۱۳۷۹، ج ۷: ۳۹۹) و افزایش معرفت، افزایش محبت و ولایت خداست.

شهید مطهری برعکس جناب صدرا، اصل را برای اولیای الهی در عدم استقبال از مرگ می‌داند؛ و این دلیل را که جناب صدرا به‌عنوان یک استثنا بر اصل و قاعده کلی آرزوی مرگ تلقی کرده است به‌عنوان قاعده کلی اولیای الهی برای عدم استقبال از مرگ بیان کرده و می‌گوید: البته اولیاء‌الله هرگز به استقبال مرگ نمی‌روند؛ زیرا می‌دانند تنها فرصت کار و عمل و تکامل همین عمر محدود است. می‌دانند هرچه بیش‌تر عمر کنند، بهتر کمالات انسانی را طی می‌کنند. بلکه ایشان به‌کلی با مرگ مبارزه می‌کنند و از خداوند همواره طول عمر را طلب می‌کنند. طبق این بینش محبوب بودن و مطلوب بودن و مورد آرزو بودن مرگ برای اولیاء‌الله با مبارزه با مرگ و درخواست طول عمر از خدا به‌هیچ‌وجه منافات ندارد (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۶-۱۱۵).

۶. ۲. صدرا در پاسخ به این سؤال که حکمت بقای نفوس کامله در دنیا چیست؟ چرا آن‌ها با اینکه مستغنی از بدن و قوای آن هستند؛ با همه رنج‌ها و دردها و سختی‌ها و دشمنی نادانان و فتنه‌اشرار که به آن‌ها می‌رسد، در این دنیا باقی می‌مانند؟ می‌گوید: آن‌ها با همه این بلاها و شرور در دنیا باقی‌اند و آرزوی مرگ هم نمی‌کنند؛ به سه دلیل:

الف) این نفوس به تدبیر نفوس ناقصه مشغول‌اند تا آن‌ها نیز تام و کامل شوند و از نفس خلاص شوند.
 ب) درعین‌حال خودشان هم کامل و فوق‌تمام می‌شوند و به کمال بعد از کمال می‌رسند؛ زیرا دایره کمال بی‌نهایت است «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم: ۴۲). آن‌ها با بیرون بردن موجودات از قوه به فعل و از بطون به ظهور، به باری‌تعالی تشبیه پیدا می‌کنند؛ زیرا نفوس انسان‌ها هر چه دارای علم بیش‌تر و فعل و عمل محکم‌تر و نیکوتر باشند، بر غیر خود افزوده بیش‌تری می‌کنند و در نتیجه به خدا نزدیک‌تر می‌شوند و به او تشبیه بیش‌تری پیدا می‌کنند. «يَتَّبِعُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ يُهْتَمُّونَ بِأَقْرَبُ» (اسراء: ۵۷). به همین دلیل بزرگان و پیشوایان حکمت در تعریف آن گفته‌اند: حکمت، تشبیه به خدا است به اندازه طاقت بشری. در حکمت محمدی نیز تخلُّق به اخلاق الهی توصیه می‌شود؛ یعنی فرد دارای علوم حقیقی، صنعت محکم، اعمال صالح، اخلاق شایسته و آرای

صحیح می‌شود و بر مادون خود پیوسته فیض می‌رساند و در نتیجه از مؤمنان مقرب و دوستان نزدیک خدا می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۷۹، ج ۷: ۱۷-۲۱۶؛ ۱۳۸۰، ج ۷: ۹-۱۳۸).

به تعبیر دیگر چون این گروه حکیم‌اند و در پی تخلّق و تشبّه به اخلاق الهی هستند، دنیا فرصت استکمال و کمال آن‌ها است و با ذره‌ذره اعمال خود پیوسته در پی استکمال بیش‌ترند و این تنها دلیل اشتیاق آن‌ها به بقای در سرای دنیا است؛ درحالی‌که در ذات خود از جسم و جسمانیات مستغنی هستند و می‌توانند با موت طبیعی به سوی آخرت سفر کنند.

شهید مطهری معتقد است، اولیاءالله در دو صورت از درخواست طول عمر صرف‌نظر می‌کنند؛ یکی آنگاه که احساس کنند وضعی دارند که دیگر هرچه بمانند توفیق بیشتری در طاعت نمی‌یابند؛ برعکس به جای تکامل تناقص پیدا می‌کنند. صورت دوم، شهادت است. آن‌ها مرگ به‌صورت شهادت را بلاشرط از خدا طلب می‌کنند؛ زیرا شهادت هم عمل است و هم تکامل (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۸-۱۱۶).

۷. بررسی ادله مخالف آرزوی مرگ

به نظر می‌رسد برای مخالفت با وجاهت آرزوی مرگ از سوی اولیای الهی و محبّان خدا می‌توان دلایلی به شرح ذیل اقامه کرد که برخی از آن‌ها خدشه‌ها و یا ردّیه‌هایی است بر دلایلی که از سوی ملاصدرا و موافقان آرزوی مرگ اقامه شده است:

۱. مبنای ملاصدرا در بحث آرزوی مرگ تمسّک به چند آیه شریفه است که در طول بحث آورده شد؛ درحالی‌که آیات ۹۴ و ۹۵ سوره بقره و ۶ و ۷ سوره جمعه، خطاب به یهود است و این تئوری و نظریه آن‌ها بود که چون مقرب درگاه خدا هستند، هرگاه یکی از ایشان بمیرد، نزد خدا می‌رود. در واقع آیه درصدد مجادله است و با پذیرش فرضی مبنای آن‌ها، با ایشان مجادله می‌کند؛ درحالی‌که قرآن این مبنا را قبول ندارد و به ملازمه میان ولایت خدا و آرزوی مرگ، قائل نیست.

هرچند جناب صدرا می‌تواند پاسخ دهد که با تجرید آیه از خصوصیات افراد و ویژگی‌های شأن نزول و با تمسّک به روح کلی و معنای عام آیه، آن را به عموم افراد تسرّی داده است و حکم کلی آیه را صرف‌نظر از یهود بر هر کس که مانند آن‌ها اندیشیده و عمل کند، منطبق می‌کند.

اما در پاسخ به این پاسخ احتمالی می‌توان گفت: فرض آیه آن است که کسانی خود را ولیّ خدا بدانند؛ اما با قید «مِن دُونِ النَّاسِ»؛ یعنی مردم را در ولایت خدا، احتمال شرکت هم ندهند. قطعاً چنین کسانی که انحصاراً خود را ولیّ خدا می‌دانند، باید آرزوی مرگ هم بکنند تا زودتر به بهشت رضوان الهی و لقای محبوب نائل شوند. یعنی در مجادله با چنین کسانی و با فرض صدق ادعای گزافشان، عدم تحقق آرزوی مرگ از سوی این عده دلیل بر نادرستی ادعای مطرح شده است. پس آیه شریفه درصدد مسامحه و سازش با ادعای اهل یهود است و اگر از آن‌ها آرزوی مرگ می‌خواهد، نه به این معنا است که واقعاً چنین آرزویی از هر ولیّ خدا باید تحقق پیدا کند؛ بلکه به این معنا است که اگر کسی مدعی ولایت خاص خدا «مِن دُونِ النَّاسِ» است؛ باید چنین آرزویی بکند. ادعای ولایت خاص از هیچ ولیّ به حقی سر نمی‌زند، پس آیه شریفه از هیچ ولیّ به حقی هم درخواست تمنای موت نکرده است.

البته از مباحث گذشته چنین برمی‌آید که مخاطب کلی آیه، اولیای الهی است که در مرتبه کمال ولایت و محبت قرار دارند. شاید استبعاد مستشکل به دلیل مراتب تشکیکی ولایت است که در بسیاری از مراتب پایین‌تر، آرزوی مرگ از سوی ایشان به وقوع نمی‌پیوندد؛ بلکه آرزومند بقای در دنیا هستند و روشن است آنچه که مورد ادعای یهود بود و تعبیر «مِن دُونِ النَّاسِ» بیانگر آن است، انحصار مرتبه کمال ولایت و محبت در آن‌ها بود و لذا می‌بایست آرزومند مرگ باشند.

۲.۷. حدیث شریف منقول از امام علی علیه السلام را نیز می‌توان چنین تأویل کرد که مراد حضرت این است که من آن لحظه عدم تعلق را تمرین کرده‌ام و بارها در زندگی، عدم تعلق به دنیا را با موت ارادی تمرین کرده‌ام؛ بنابراین چون پیوسته مرگ ارادی را تمرین کرده‌ام، به مرگ؛ یعنی مرگ ارادی مأنوس‌ترم از آنس و الفت کودک به پستان مادر.

البته این تأویل خلاف ظاهر کلام حضرت است. به‌رحال ظاهر کلام حضرت امیر علیه السلام گواه این است که ایشان هر لحظه در آرزوی مرگ بوده است. البته این مرتبه، مربوط به کمال اولیای الهی و مقربان درگاه اوست و دیگر مؤمنان چون اصحاب یمین در این مرتبه قرار ندارند. شاهد مدعا، کلام دیگر آن حضرت است در نامه به حارث همدانی که می‌فرماید: بسیار به یاد مرگ و پس از آن باش؛ اما آرزوی مرگ مکن؛ مگر اینکه مطمئن باشی که به شرطی محکم دست‌یافته باشی (نهج‌البلاغه، نامه ۶۹). یعنی بدانی خدا از تو راضی است و اهل نجاتی؛ بنابراین امام علیه السلام آرزومند

مرگ بوده برای اینکه در مرتبه اولیای کامل بوده و اطمینان برایش حاصل شده است که خدا از او راضی است؛ ولی برای سایر مردم این آرزو را جایز نمی‌داند.

۳.۷. از سوئی لقای خدا و دیدار محبوب برای عارف در همین دنیا هم با موت ارادی حاصل می‌شود و لزوماً با مرگ طبیعی حاصل نخواهد شد؛ بنابراین معنای آیات تمنای مرگ این است که اگر صادقید و واقعاً اهل ولایت و محبت الهی هستید، با تمنای موت اختیاری، ادعای خود را ثابت کنید. اگر مرگ، جدایی از عالم طبیعت است، انسان با تزکیه نفس هم می‌تواند از عالم ماده جدا شود و به سوی خالق خود متوجه شود و موت ارادی یا اختیاری؛ «یعنی بریدن دل از شهوات و خواسته‌ها و بازداشتن نفس از هوا و هوس و زنده کردن آن به حیات سرمدی طبیعی» (ملاصدرا، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۰۱۱). ملاصدرا در تفسیر سوره جمعه می‌گوید: جمهور مردم نسبت به ترک دنیا و عزلت و انقطاع از خلق که همان آرزوی مرگ است، استبعاد می‌ورزند و بریدن و انقطاع کلی به سوی خدا را که با مرگ ارادی است، انکار می‌کنند (همو، ۱۳۷۹، ج ۷: ۲۰۰). جناب صدرا در این عبارات، موت ارادی را با صراحت، تمنا و آرزوی مرگ دانسته است.

هرچند در پاسخ می‌توان گفت: این برداشت خلاف ظهور آیات تمنای موت است و ظاهر آیات منصرف به موت حقیقی است، نه موت ارادی.

۴.۷. روایات زیادی نیز در باب اسباب افزایش طول عمر یا کاهش آن به ما رسیده است. برای افزایش طول عمر دعاهای چندی نیز وارد شده است. همچنین مردم در عرف خود، برای کسی که کار نیک انجام می‌دهد، از خدا طول عمر مسئلت می‌کنند و اصطلاحاً می‌گویند: الهی پیر شوی. برای پرهیز از اطاله کلام تنها به ذکر دو مورد از روایات مأثوره در باب افزایش یا کاهش عمر بسنده می‌شود:

— قال علی علیه السلام «مَنْ جَارَ قَصْرَ عَمْرِهِ» هر کس ستم کند عمرش کوتاه می‌شود (اللیثی الواسطی، ۱۳۷۶، ح ۷۳۳۴: ۴۲۹) پس توصیه امام علیه السلام این است که از ستمکاری پرهیز کنید تا به بلیه کاهش عمر دچار نشوید.

قال الصادق علیه السلام: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۱۰۰) نیکوکاری و خوش اخلاقی خانه‌ها را آباد و عمرها را طولانی می‌کند. امام صادق علیه السلام با این بیان مردم را از طریق دو امر پسندیده به طول عمر که راغب بر آن هستند، سوق می‌دهند. در پاسخ می‌توان گفت: ظاهر روایات مذکور بیان رابطه اعمال نیکو با ازدیاد عمر است؛ اما دلالت ندارد بر اینکه تمنای موت برای انسان کامل نقص است و نافی آن نیست. به عبارت دیگر؛ انسان‌هایی که به درجه کمال نرسیده‌اند و مخاطب روایات هستند، با اعمال نیکو، طول عمر و فرصت کمال بیشتر را برای خود فراهم می‌کنند؛ اما انسان‌های به کمال رسیده از شمول این روایات خارج هستند.

۷.۵. از سوی دیگر به نظر می‌رسد میان محبت موت و تمنای موت خلط شده است. آنچه در برخی روایات و آیات آمده، سخن از محبت موت و انس با آن است که به معنی آرزوی مرگ نیست. دوست‌داشتن امری به معنای آرزوی آن نیست. می‌شود محبّ مرگ بود از آن جهت که مستلزم ترک وابستگی‌های دنیایی است؛ اما این به معنای آرزو و تمنای مرگ نیست. آرزو و تمنا، تقاضای وصل شدید است. فقط در دو آیه از تمنای مرگ سخن رفته که آن هم اگر از باب مجادله باشد و آرزوی حقیقی مقصود نباشد، این ادعا تقویت می‌شود.

در پاسخ به این اشکال بر نکته پیش گفته تأکید می‌شود که محبت در منتهای درجه، عشق است و عشق و محبت شدید برانگیزاننده آرزو است. پس توجه آیات تمنای مرگ به مرتبه انسان‌های کامل یا مدعی کمال است که باتوجه به عشق و محبت شدید، آرزوی مرگ و وصال محبوب را دارند.

نتیجه‌گیری

آرزوی مرگ، اگرچه امری است واقع و بالفعل از انسان‌ها سر می‌زند؛ اما ملاصدرا در آثار تفسیری خود از ارزش اخلاقی آن سخن گفته و به استناد آیاتی از قرآن که درباره یهود نازل شده است، تمنای موت را برای اولیای کامل، علامت و نشانه محبت خدا می‌داند. محبّ و عاشق خدا، چون ۱. اهل ولایت خدا، ۲. طالب سعادت اخروی، ۳. اهل نجات و ۴. عارف به خدا است و ۵. مرگ را حکمت و رحمت می‌بیند و هم ۶. دارای نشاط شهادت است؛ به این شش دلیل، در آرزوی مرگ طبیعی و شهادت است.

اما همو در صورتی که بخواهد به استكمال و عرفان بیش‌تر نائل شود، می‌تواند آرزومند مرگ نباشد. او در دنیا با عمر افزون، تشبّه افزون به خدا پیدا می‌کند و به کمال بیش‌تر می‌رسد. او هرچند شایق و آرزومند مرگ است؛ اما بقای در دنیا را برای رسیدن به کمال بیش‌تر خود و دیگران ترجیح می‌دهد. او در دنیا و با موت ارادی طالب مرگ طبیعی است و این را در عمل اخلاقی و زندگی دنیوی خود نشان می‌دهد. این آمادگی که با مرگ ارادی حاصل می‌شود، نشانه آرزوی بالذات و اصیل مرگ است که در او است.

محبت خدا امری است تشکیکی و ذو مراتب و با اینکه وجود مراتب پایین‌تر آن از بسیاری از مؤمنین نفی نمی‌شود؛ اما چون این محبت به حدّ اعلاّی خود و به مرتبه عشق و شوق برسد، دیگر جایی برای محبت غیر نمی‌گذارد و فرد را آرزومند مرگ می‌کند تا به وصال محبوب برسد؛ بنابراین آرزوی مرگ را اگر برای اولیای کامل بپذیریم و نشانه ولایت، عشق و محبت کامل به خدا بدانیم؛ اما برای دیگر مردم این آرزو جایز شمرده نشده است و بلکه به دلیل عدم محبت کامل خدا و به جهت حب خود و دنیا که در قلب آن‌ها است، منطقاً آرزوی مرگ از سوی آن‌ها محال است. بلکه آرزومند بقا و زندگی دنیا هستند. آن‌ها با آرزوی طول عمر بیش‌تر باید سعی کنند تا محبت خدا را جایگزین کنند و با موت ارادی آماده مرگ طبیعی شوند.

و اگر عقیده شهید مطهری ترجیح داده شود، حتی اولیای کامل نیز آرزومند حیات و زندگی هستند، مگر آنکه اسباب شهادت برایشان فراهم شود که در آن صورت آرزومند شهادت‌اند. به‌واقع آرزوی مرگ، اقدام برای مرگ نیست، به‌طوری‌که حتی در صحنه جهاد نیز مؤمن مکلف به حفظ جان است. پس آرزوی مرگ، اولاً از سوی ناقصان در ایمان نه جایز است و نه نوعاً تحقق پیدا می‌کند. ثانیاً آرزوی مرگ در صورتی‌که از سر ولایت کامل خدا و از فرط عشق او باشد، نشانه صداقت در ایمان و ولایت خداست و این آرزو تنها در زمانی که خدا مقرر فرموده از راه مرگ طبیعی و یا شهادت و یا به مرگ احترامی به وقوع می‌پیوندد.

دیگر آنکه به تعبیر ملاصدرا در تفسیر قرآن، انقطاع و بریدن ولی کامل از دنیا به‌وسیله موت ارادی و اختیاری همان تمنا و آرزوی مرگ و لقای محبوب است؛ یعنی مرگ ارادی آرزوی مرگ است و اهل دنیا چون وابسته به این دنیا هستند، مرگ ارادی ندارند و لذا آرزومند مرگ نیستند و این مرحله که از آن به موت ارادی تعبیر می‌شود، مخصوص افراد نادری است.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، سید رضی، محمدبن حسین.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، *مراحل اخلاق در قرآن*، قم: اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۹۰)، *مفردات الفاظ قرآن کریم*، ترجمه حسین خدایپرست، زیر نظر عقیقی بخشایشی، قم: نوید اسلام.
- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۰)، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: کتابخانه طهوری.
- صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۰)، *الاسفار الاربعه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه مقصود محمدی و علی اکبررشاد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۷۹)، *تفسیر القرآن*، تصحیح محمد خواجهی، قم: بیدار.
- _____ (۱۳۸۶)، *مفاتیح الغیب*، تصحیح، تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۳۸۱ الف)، *المبدأ و المعاد*، تصحیح، تحقیق و مقدمه محمد ذبیحی و جعفرشاه نظری، تهران: حکمت.
- _____ (۱۳۸۱ ب)، *کسر اصنام الجاهلیه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه دکتر محسن جهانگیری، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران.
- صلیبیا، جمیل (۱۳۶۶)، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: حکمت.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۴)، *تفسیر المیزان*، ترجمه ناصر مکارم شیرازی و سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی.
- عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی (۱۳۷۵)، *دیوان عراقی*، به کوشش سعید نفیسی، تهران: سنایی.
- فرزند وحی، جمال و سهرابیان، فاطمه (۱۳۹۳)، *آرزو در اسلام*، سراج منیر، دوره ۵، شماره ۱۴، بهار ۱۳۹۳.
- کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب بن اسحاق (۱۳۸۷)، *الکافی*، قم: دارالحديث.
- اللیثی الواسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶)، *عیون الحکم و الواعظ*، تحقیق شیخ حسین الحسنی البیرجندی، قم: دارالحديث.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۵)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۹۸ ق)، *قیام و انقلاب مهدی* علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ، تهران: صدرا.